

بحث حاکمیت، خطر ناسیونالیسم و آوانتوریسم

در جنبش کردستان

سخنرانی منصور حکمت در مورد سرمقاله‌های کمونیست ۳ و ۹-۱۵ ژوئن ۱۹۸۴ - ۱۵ خرداد ۱۳۶۳

مسئله ای که می‌خواهم راجع به آن صحبت کنم بطور کلی در مورد حاکمیت است. ولی در چهارچوب بحث‌هایی که این روزها در کارگر کمونیست مطرح کردیم، می‌خواهم درباره اش صحبت بکنم. از نظر تیت‌ر شاید این گویا باشد، اما تیت‌ر بحث یعنی: "ناسیونالیسم و آوانتوریسم"، بطور کلی نباید رفقا را مقید بکند. شاید در بحث‌ها مشخص شود که اسم دقیق آن چه می‌تواند باشد. شاید با: "آوانتوریسم و ناسیونالیسم در جنبش کردستان"، بهتر بشود آن را تعریف کرد. من در مقابل این انحرافات، یا شاید هم بهتر باشد بگویم بطور کلی؛ درباره متدولوژی مارکسیست‌ها در برخورد به جنبش ملی و جنبش کردستان در شرایط حاضر صحبت می‌کنم.

سرمقاله کارگر کمونیست شمار ۹ از یک استقلال نسبی بین شرایط انقلابی در کردستان و شرایط انقلابی در سراسر ایران صحبت می‌کند. و با توجه به این مسئله شعاری را در دستور طبقه کارگر ایران بطور کلی قرار میدهد و در عین حال نکاتی را در مورد حاکمیت در کردستان بیان میکند. تم اصلی بحث من هم شاید این باشد که بیشتر روی این سرمقاله صحبت کنم و بیشتر توضیح دهم. تا انحرافات را که می‌تواند از این شیوه بیان امروز ما نتیجه شود و ما باید در مقابل آن آمادگی داشته باشیم، به سهم خودم بشناسانم. طبعاً قبل از اینکه وارد هر بحثی در مورد این بحث مشخص بشویم یک فرض همیشگی را باید یادآوری کنم و آن این است که؛ ما انقلابیون معینی هستیم و من اینجا برای مردم بطور کلی یا برای خلق کرد صحبت نمی‌کنم، من اینجا برای کسانی صحبت می‌کنم که خودشان را کمونیست میدانند.

و طبعاً هر چیزی که نشان بدهد کمونیستی است و از زاویه کمونیستی درست است، بنظرم بحث همانجا به نتیجه میرسد. به این خاطر می‌خواهم این را تذکر بدهم که در طول این بحث کلاً اهداف ما بررسی میشود، سیاست‌های ما بررسی میشود. در خود بحث هم یادآوری می‌کنم که آن چیزی که اینجا برای ما مهم است زاویه برخورد کمونیست‌ها به این مسئله است.

از این نظر من، در این بحث، فرقی بین خودم و رفقای کومه له یا فرقی بین رفقای "کرد و فارس" در این بحث نمی‌بینم. یا در این بحث سعی نمی‌کنم در مقابل رفقای "کرد" موضع بگیرم و طبعاً سعی در رادیکالیزه کردن رفقای کرد را هم ندارم. منظورم این است که کلاً به عنوان یک عده کمونیست داریم سیاست ما را در جنبش انقلابی خلق کرد بحث می‌کنیم. بخصوص من روی این یعنی اهداف ما در این جنبش مکتب می‌کنم، روی توضیح متدولوژی ما نسبت به یک چنین جنبشی.

جنبش خلق کُرد، در این چهار سالی که من لاقلاً بطور زنده با آن مواجه بودم، به نظر می‌آید سیر مشخصی را تعقیب کرده است. اعتلاء این جنبش در دوره جدید آن مصادف است با اعتلاء یک جنبش انقلابی سراسری، جنبشی که به سرنگونی حکومت سلطنتی منجر شد.

طبعاً ما همه جا گفتیم و کومه له بروشنی توضیح داده که مبارزه ملی در کردستان با این انقلاب شروع نشد. مبارزه ملی در کردستان سابقه تاریخی خودش را دارد و حتی بوسیله افشار و طبقات مختلفی رهبری شده است. ولی ویژگی‌های این دوره مشخص این است که با یک انقلاب سراسری، بُعد وسیع پیدا میکند و با جنبشی پیوند می‌خورد که در جهت سرنگونی حکومت سلطنت و مبارزه بر علیه این حکومت دست نشانده امپریالیسم، حرکت میکند. در ابتدای کار، خواسته های خودش را در چهارچوب خواسته های یک انقلاب بطور کلی مطرح میکند.

با اینکه همان جنبش ملی است که بارها در تاریخ، در اشکال مختلف بروز کرده است، در این انقلاب معین چون جزئی از انقلاب ۵۷ خودش را نشان میدهد و در طول مدت معینی در این انقلاب ادغام شده و از آن قابل تفکیک نیست. یعنی اگر کسی در مقطع ۲۲ بهمن به ایران نگاه کند نمیگوید؛ یک انقلاب وجود دارد که علیه شاه است و یک جنبش هم در کردستان وجود دارد که برای خودمختاری است، این تصویر هیچکس نیست.

یک انقلاب وجود دارد علیه رژیم سلطنت و استبداد امپریالیستی در ایران با خواسته های دمکراتیک، که در آن آزادی بیان و قلم، آزادی تشکل، مطالبات اقتصادی معین و در ضمن مطالبات دمکراتیک معینی مطرح است، از جمله خواست خودمختاری از جانب خلق کُرد. در آن مقطع به این ترتیب جنبش انقلابی در کردستان جزئی از جنبش سراسری است.

۲۲ بهمن قاعداً باید به این خواسته ها پاسخ میداد، یعنی اگر انقلاب در ۲۲ بهمن یا در اتفاقات بعدی پیروز میشد، قاعداً باید در کردستان خودمختاری تأمین میشد، برابری زن و مرد در سطح جامعه اعلام میشد، آزادی بیان و تشکل و اعتصاب و تحزب اعلام میشد، حزب کمونیست قانونی میشد، و چهل ساعت کار در هفته تصویب میشد، شوراهای کارگری برسمیت شناخته میشدند، فرماندهان ارتش توسط پرسنل انتخاب میشدند و تغییراتی در این سطح. و اگر خیلی قوی و رادیکال پیش میرفت، که البته با توجه به نیروهای رهبری کننده موجود، الان میتوان گفت، از نظر تاریخی غیرممکن بود، شاید یک دولت دمکراتیک انقلابی، با آن برنامه همه جانبه ای که در بخش حداقل برنامه حزب کمونیست مطرح کردیم، سر کار می‌آمد. و ما امروز در حال فراتر رفتن از مرحله دمکراتیک انقلاب، مبارزه برای تکامل آن تا سطح انقلاب سوسیالیستی می بودیم. ولی این اتفاق نیفتاد.

واقعیتی که ما شاهدش بودیم این بود که ۲۲ بهمن انقلاب ما را به پیروزی نرساند، بلکه انقلاب عملاً تا ماهها بعد از قیام ۲۲ بهمن ادامه پیدا کرد و به طریق دیگری به تدریج در مقابل بورژوازی عقب نشست. طبعاً این عقب نشینی جنبش انقلابی تأثیر خودش را روی مبارزات افشار و طبقات دیگر گذاشت.

در مهر و آبان ۵۸ جزوه: " دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب- تزهایی درباره اهمیت سیاسی بحران اقتصادی" را نوشتیم و آنجا این بحث را مطرح کردیم که الان برای اینکه انقلابی باشیم باید جبهه های اصلی مبارزه انقلابی را بشناسیم. جبهه های مبارزه انقلابی که خودش انعکاس مبارزه طبقاتی در جامعه ما است، ما اسم این را جبهه های اصلی نبرد طبقاتی گذاشتیم. در چهارچوب یک واقعیت دو بحث را مطرح کردیم، یکی در قبال جنبش کارگری و دیگری در قبال جنبشهای دمکراتیک و جنبش کردستان بطور اخص. ما مطرح کردیم که قدرت سیاسی با ۲۲ بهمن بدست توده ها نیفتاد ولی انقلاب تمام نشد، و تلاش مجدد برای کسب قدرت توسط طبقات و اقشاری که نیروی محرکه انقلاب را تشکیل میدادند ادامه پیدا کرد.

اگر شما آن دوره را بخاطر بیاورید؛ بعد از ۲۲ بهمن جامعه همچنان رادیکالیزه میشد. مقطع مشخصی که انقلاب رو به عقب نشینی آشکار بگذارد و ضد انقلاب رو به پیشروی بگذارد، در ۲۲ بهمن نبود. تا چند ماه بعد از ۲۲

بهمن مسأله دخالت توده ها در امر حاکمیت در کل کشور مسأله ای مطرح بود. خودش را در شکل اعمال اداره کارگرا در سطح شوراهای کارگری، خواست شان مبنی بر شرکت در مجلس مؤسسان، خواست ارتشیان برای داشتن یک ارتش دموکراتیک، تا آن حد که پرسنل فرمانده هانش را انتخاب بکنند. خواست شورای دانشگاه برای اینکه استقلال داشته باشند، خواست احزاب مختلف که نه فقط دفتر داشته باشند که با اسلحه از دفترشان محافظت بکنند، اینها خواسته های واقعی بود.

چیزی که فراموش شد زدن رأس قدرت سیاسی بورژوازی بود که با ۲۲ بهمن در ظاهر کوبیده شد، ولی عملاً نیروئی که قدرت دولتی را بدست گرفت نیروئی از خود طبقات بورژوا بود، احزابی از خود طبقه بورژوا دولت را بدست گرفتند.

ولی انقلاب به خیال "قیام پیروزمند"، از آن مبارزه بر سر قدرت دولتی دست کشید و به شکل ابعاد اجرایی دولت معطوف شد. فکر کردند که قدرت از دست شاه افتاده و الان مسأله این است که چطور این را در کارخانه و مدرسه و پادگان به اجراء دریاوریم. یا در کردستان به شکل دیگری.

مبارزه برای زدن رأس قدرت سیاسی بورژوائی یعنی سُمبل حاکمیت، دولت به معنی اخص، این برای مدتی از دستور انقلاب کنار رفت. گروههایی که میگفتند انقلاب باید تا سرنگونی همین حکومت هم ادامه پیدا بکند، محدود بودند. ما به سهم خودمان در همان موقع، در ۲۲ بهمن اعلام کردیم حکومت کفیل منافع بورژوازی سر کار آمد. در جزوه ای که در فروردین ۵۸ چاپ کردیم و بر علیه خلع سلاح مردم اعلامیه پخش کردیم، هشدار دادیم و مشخصاً گفتیم این حکومت هم باید برود. بحث مان را بر سر اشکال سرنگونی متمرکز کردیم و عمدتاً بحث خود را در آن مقطع بر سر این گذاشتیم، که خود توده ها این حکومت را به اقتدار رساندند و امروز به راحتی نمیشود مثل زمان شاه گفت؛ سرنگون باد! بلکه باید عملاً به آن آگاهی و شعور خود توده هائی که این حکومت را سر کار گذاشتند برخورد کرد و برای مدتی رفع توهم کرد، این را راه سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی میدانستیم.

طبعاً در فرمانده رژیم شرکت نکردیم و به آن رأی ندادیم. ولی ۲۸ مرداد سال ۵۸ و حمله رژیم به کردستان خودش آغاز سیر نزولی انقلاب و شروع تهاجم ضد انقلاب بود.

در آن مقطع مسأله بازپس گیری دستاوردهای قیام در بُعد وسیعی شروع میشود. البته همیشه این اشکال را در کنار هم می بینیم ولی میخوام بگویم؛ مقطعی که ضد انقلاب بار دیگر دست به اسلحه میبرد، انگار حکومت بختیار و حکومت بازرگان در آن دوره یک خیال بوده و ما در دوره از هاری بسر میبریم.

این دو تا را بسادگی نمیتوانید به هم بچسبانید و ببینید دوباره اوضاع چنان شده، مردمی که با خواسته های دموکراتیک به میدان آمدند دوباره جلوی خودشان یک عده مسلح می بینند که پشت شان به دولت رسمی کشور است و این جنبش آنها را تهدید میکند.

در آن مقطع ما گفتیم انقلاب ادامه دارد و در اشکال معینی ادامه دارد. در آن مقطع بحث ما این بود که در جنبش کارگری، خواسته های جنبش کارگری از حد خواسته های مربوط به قدرت تنزل کرده، پائین رفته و به محدوده کارخانه و خواسته های اقتصادی سوق پیدا کرده است. عمدتاً انگشت گذاشتیم روی آن چیزی که میتواند خیلی روشن توده ها را برساند به اینکه؛ این حکومت؛ حکومت مطلوب شان نیست، این که در قبال مسائل اقتصادی طبقه چه میکند؟ البته من به محدودیتهای این جزوه اشاره نمیکنم چون موضوع بحث توضیح این جزوه نیست. جنبش کارگری به طریق مشخصی عقب نشست، به یک شیوه آنارکوسندیکالیستی افتاد، قدرتش را در کارخانه به نمایش گذاشت که برود سر مسائل اقتصادی و رفاهی با دولت چانه بزند. دیگر شعار اینکه: "کارگر نفت ما

باید در مجلس مؤسسان باشد، یا حکومت شاه را قبول ندارم"، به دوره حکومت بازرگان و خمینی تعمیم پیدا نکرد.

شکل دیگر، ادامه جنبش انقلابی در کردستان بود، جنبشی که در مرحله تعرضی انقلاب در یک جنبش سراسری ادغام بود، این بار خودش را تحت شعار مشخص خودمختاری بیان کرد. در آن جزوه نوشتیم که: "خواست خودمختاری قالب محدودتر خواست سرنگونی جمهوری اسلامی است." یعنی آن کسی که قبلاً میخواست این حکومت بطور کلی بالای سر مردم نباشد، امروز آمده و فعلاً میگوید "بالای سر من نباش." و این موضع پایه های مادی و عینی خودش را در ملت کرد دارد. ولی بطور کلی نشستن جنبش انقلابی در کردستان که هدف خودش را سرنگونی بورژوازی سراسری قرار داده بود، به یک جنبشی که خواست خودمختاری را مطرح میکند، یک عقب نشینی اجباری در قبال تحولاتی است که از بالا در حکومت صورت گرفته و توهّمات توده ها به آن.

اینطور نوشتیم:

"از سوی دیگر در کردستان که چنین توهّمات و اعتمادی وجود نداشت، دقیقاً به این خاطر که توده های وسیع کارگر و زحمتکش در دیگر نقاط کشور به تأیید رژیم برخاسته و اختیار خود را در عرصه سیاست به خرده بورژوازی قشری محافظه کار و بورژوازی لیبرال ریاکار واگذار کرده بودند، طرح شعار سرنگونی و ادامه مبارزه قهرآمیز تا تصرف کامل قدرت سیاسی، از طرف زحمتکشان انقلابی کردستان، قدرت بسیج آنی و توده ای در سطح کشور را نداشته و ناگزیر جوهر انقلابی خود را در قالبی محدودتر یعنی شعار خودمختاری عرضه میکنند. در آن مقطع معین از انقلاب ایران، خواست خودمختاری قالب تدافعی طرح شعار سرنگونی است." این بحثی بود که ما در آن مقطع کردیم. در رابطه بین انقلاب سراسری و جنبشی که در کردستان شروع شده بود.

منتها هیچکدام از ما، نه در آن مقطع و نه دو سال بعد فکر نمیکردیم که ورق برنمیگردد و ما تعرض نمیکنیم و انقلاب به یک رکود جدی دچار شده و درست هم فکر میکردیم. برای اینکه یکبار دیگر این پتانسیل در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ خودش را نشان داد و شروع شده بود. فکر میکردیم که ضد انقلاب میزند، اما سازمانهای سیاسی و نیروهای انقلابی جامعه کار میکنند، این توهّمات زائل میشود و مردم که به خواسته هایشان نرسیدند دولت خمینی را زیر سنوال میبرند و تعرض برای کسب قدرت مجدداً شروع میشود. به این خاطر بحث مان را از این حد، در مورد کردستان فراتر نبردیم. نیامدیم بگوئیم؛ کردستان میخواهد جدا شود، کاری به انقلاب سراسری ندارد.

تمام بحث ما این بود که الان باید تلاش کنیم این مبارزات ارتقاء پیدا بکند و یکبار دیگر نیروها علیه حکومت جمهوری اسلامی مجتمع شوند. گفتیم که بحران اقتصادی جامعه، و زایل شدن توهّمات توده ها، این امکانات را بوجود خواهد آورد و به نظرم بوجود آمد. آن چیزی که بوجود نیامد، وجود یک حزب انقلابی بود. ولی آن چیزی که بوجود آمد یک شرایط انقلابی بود.

میخواهم بگوئیم که ما تا آن مقطع هم هنوز محق بودیم که بطور جدی و در سطح تبلیغی جنبه ملی - همیشگی و قدیمی جنبش در کردستان را تحت الشعاع جنبه سراسری و انقلاب دمکراتیک عمومی اش قرار بدهیم و از جنبش انقلابی در کردستان به عنوان سنگر ادامه همان انقلاب سراسری حرف بزنیم. ولی مسیر جامعه به تدریج مشخص شد، مشخص شد که انقلاب واقعاً بدون یک حزب انقلابی توانائی آن را ندارد که ضربات جدی به جمهوری اسلامی بزند و؛ مشخص شد که حکومت اسلامی بعد از بحران ۳۰ خرداد، پشت سر خودش را جمع و جور کرده و به یک ثبات سیاسی نسبی رسیده است.

بحران انقلابی در جامعه و خواست سرنگونی وجود دارد ولی تعرض واقعی نیروهای واقعی برای قدرت دیگر وجود ندارد، همه رفتند دنبال گردآوری قوا. برای همین ما در کنگره ۳ کومه له اینطور در مورد کردستان گفتیم: "مسئله این است که جنبش مقاومت در کردستان با مسائل جدیدی روبرو است، مسائلی که آنرا از سطح یک جنبش مقاومت به معنی اخص کلمه فراتر میبرد و آنرا بصورت یک جنبش ملی تمام عیار، با تمام ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اش مطرح میکند. محور این مسئله اداره کردستان آزاد شده است. بعبارت دیگر مسئله حاکمیت در کردستان".

از عبارت جنبش مقاومت به معنی اخص میتواند چنین برداشت شود که منظور جنبشی است که در مقابل نیروهای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی مقاومت میکند.

از این عبارت به خودی خود این نکته روشن نمیشود که در این منطقه ای که تحت پوشش امنیت انقلابی حاصل از این مقاومت است، و به زندگی خود ادامه میدهد، چه مناسبات و روابطی برقرار است؟ که البته الان اصراری روی این عبارت ندارم که آنجا بیان کردیم: "یک جنبش ملی تمام عیار". میخواهم این را برسانم که مسائل امروز جنبش انقلابی در کردستان عمده‌تاً مسائلی است مربوط به اینکه در این مناطق آزاد شده و در مناطقی که بعداً آزاد خواهد شد، چه مناسباتی از نقطه نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باید برقرار شود؟

این مسائل جدیدی نیست، این همان مسائل قدیم است که امروز در سطح عالی تری مطرح شده است. بعد توضیح میدهد این واقعه که این وسط مطرح شده باین معنی است که جنبش ما رشد کرده و مرحله تاریخی جدیدی را دارد طی میکند. بعد تعبیر خودمان را از حاکمیت گفتیم و اساس آن بر مبنای مناسبات سیاسی - اقتصادی و فرهنگی در کردستان آزاد است.

میخواهم بگویم از سنگر تداوم انقلاب که در آبان ۱۳۵۸ صحبت میکردیم، از فروردین ۱۳۶۱ ما از یک جنبش ملی صحبت کردیم که در آن باید: "حاکمیت انقلابی کارگران و زحمتکشان" مستقر شود. من توصیه میکنم رفقا یکبار دیگر سخنرانی در کنگره ۳ کومه له را بخوانند.

آنجا بطور مشخص روی محتوای طبقاتی این حاکمیت بحث شده و گفتیم اتفاقاً بحث بر سر این است که اینجا در کردستان حاکمیت به شیوه کارگران و زحمتکشان پیاده شود. ولی آیا مسئله حاکمیت برای ما مسئله ای نو بود؟ یا ملی بودن تازه بوجود آمده بود؟ هیچکدام اینها نبود. نه مسئله قبلاً غیر ملی بود و نه حاکمیت مسئله ملی بود. ما در همین جزوه "دورنمای فلاکت" که چهار ماه - پنج ماه بعد از قیام نوشته شد، دنباله همان پاراگراف اینطور گفتیم:

"خودمختاری برای کردستان در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی یعنی عدم دخالت رژیم بورژوازی و امپریالیسم در کردستان، یعنی واگذاری سرنوشت مبارزه طبقاتی به تناسب محلی، و تناسب نیروهای انقلاب و ضد انقلاب. یعنی سرکوب کامل ارتجاع و اعمال حاکمیت مستقیم کارگران و زحمتکشان در کردستان، یعنی استقرار قدرت شوراهای اتحادیه های دهقانی و کارگری در کردستان. یعنی حل مسئله ارضی به شیوه انقلابی. یعنی شکست ارتجاع امپریالیستی در یکی از مهمترین عرصه های مبارزه. یعنی اعتلاء مبارزات کارگران و زحمتکشان در دیگر نقاط کشور، یعنی رشد سریع جنبش کمونیستی و در تحلیل نهائی یعنی اوجگیری پیروزی انقلاب دمکراتیک".

آنجا هم که میگوینم؛ مسئله ادامه انقلاب است، داریم از حاکمیتی در چهارچوب همان کردستان حرف میزنیم، در همان چهارچوب رابطه اش را با جنبش سراسری میگوینم.

و اینجا که از آن به عنوان یک مسئله حرف میزنیم، اسمش را یک جنبش ملی تمام عیار میگذاریم، مجدداً از حاکمیت حرف میزنیم و در همین سخنرانی از رابطه اش با جنبش کمونیستی سراسری حرف میزنیم. در همین مقاله آخری هم که مشخصاً گفته است: "خصلت رهائی بخش این جنبش میتواند قطب نمای ما باشد." مجدداً ر.

ناصر(جاوید) در پاراگرافی توضیح داده است: "ولی توجه داشته باشید که اولاً - اگر این جنبش پا بگیرد، سراسر ایران مجدداً وضعیت انقلابی بوجود می‌آید و اگر سراسر ایران وضعیت انقلابی بوجود بیاید مطمئن باشید حاکمیت در اینجا بدرستی پیاده میشود." یعنی پیوند جنبش سراسری و جنبش کردستان را هیچگاه در آن تجدید نظر نکردیم، هیچ وجه آن را کمرنگ یا پر رنگ نکردیم، خصلت ملی و سابقه تاریخی آن را هیچوقت فراموش نکردیم و مسئله حاکمیت را هیچگاه بعنوان یک مسئله نوظهوری مطرح نکردیم. ولی واقعیت زیر دست ما اینقدر تغییر کرده که ما موظفیم امروز این یا آن مقوله، این یا آن هدف را، این یا آن مؤلفه را قطب نمای خودمان قرار بدهیم.

اگر در بهمن ماه ۱۳۵۸ ما فراخوان میدادیم و کم تبلیغ میکردیم، راجع به اینکه آنجا(کردستان) حتماً و فوراً باید یک شکل دولت پیاده کرد، برای این بود که دولت در سراسر ایران هنوز میتواند زیر سؤال باشد. ولی جنبش همان بود، نیروهای محرکه اش همان ها بودند، ماهیت تاریخی اش همان بود، نقش اش در انقلاب سراسری هم همان بود که هست.

این را تذکر بدهم که رفقا فکر نکنند ما امروز یک بحث تازه ای در مورد کردستان آوردیم. در دورنمای فلاکت نشان دادم که ما از حاکمیت در کردستان صحبت کردیم، از قدرت شوراها صحبت کردیم. در کنگره ۳ کومه له هم از حاکمیت و قدرت شوراها صحبت کردیم.

در همه این حالت اگر نگاه کنید ما همیشه از مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت دفاع کردیم. این ما را به یک نکته ای متوجه میکند؛ موضع کمونیستها در قبال جنبش ملی و دو بُعد اساسی این موضع. یکی موضع آزادیخواهانه و دموکراتیک پرولتری، در مورد اینکه هر ملتی در هر کجای جهان بخواهد آزاد شود و دولت خودش را تشکیل بدهد، ما موافقیم و از این دفاع میکنیم. موضع دوم اینکه؛ هرکجای دنیا انقلابی باشد، اعم از اینکه ملی باشد، سر مسئله مذهب باشد، علیه هندوها باشد ما دخالت میکنیم و خواستار حاکمیت کارگران و زحمتکشان و نزدیکی شان به قدرت سیاسی هستیم.

به این ترتیب ما نباید این دو وجه را در بحث مان مخدوش بکنیم. بعضی از رفقا فکر میکنند ما که الان این بحث را مطرح میکنیم جنبه های طبقاتی مسئله کردستان را کنار گذاشتیم و رفتیم و الان داریم بعنوان یک مسئله ملی آن را بررسی میکنیم.

گویا قبلاً که روی جنبه های طبقاتی مسئله کردستان انگشت می‌گذاشتیم مسئله ملی را فراموش کرده بودیم، اسناد تاریخی جنبش ما نشان میدهد که هیچوقت اینطور نبوده است.

همیشه در خارج کردستان، در حضور بورژوازی، آنجائی که ما داریم با دیگران در مورد خلق کرد حرف میزنیم همواره و همیشه می‌گفتیم ادامه انقلاب سراسری ۵۷ است و از "حق ملل تحت ستم" در تعیین سرنوشت شان، یعنی از حق جدائی دفاع کردیم. و همواره و در همان حال و امروز- که حتی ممکن است من از شما بیشتر جدائی طلب بنظر بیایم- در مورد حاکمیت کارگری در این جنبش بیش از هر زمان مُصر هستیم و روی خصلت طبقاتی این جنبش بیش از هر چیزی می‌خواهیم تأکید بکنیم.

این محور بحث ما است و من می‌خواهم نشان بدهم چطوری "آوانتوریسم و ناسیونالیسم در جنبش ملی" با فراموش کردن این جهتگیری کمونیستها در جنبشهای ملی - دموکراتیک و این نقطه عزیمت شان بوجود می‌آید و این انحرافی است که ما را تهدید میکند.

ببینید! کمونیستها همه جا برای قدرت مبارزه میکنند، چون یک دید و یک اخلاقی دارند که معتقدند طبقه بورژوازی با زبان خوش محصول کار مان را تحویل ما نمیدهد. بنابراین بزور باید از او گرفت، بزور هم که از

او میگیرید فقط کالانی نیست که از او میگیرید، باید بروید تمام ستون فقرات جامعه را از دستش بگیرید. همه دستگاه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را از او بگیرید تا بتوانید به استثمار پایان بدهید. این است نظر ما.

برای همین، حاکمیت اولین حکم مارکسیستی است قبل از اینکه کردستانی باشد یا نباشد. یعنی چه؟ یعنی وقتی یک کمونیست بلند میشود مبارزه کند برای گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر مبارزه میکند، هنوز نگفتیم در چه کشوری و در چه سالی و کجا و بعد از چه واقعه ای.

یک کمونیست از روزی که فکر میکند کمونیست است، همان روز فکر میکند قدرت طبقه کارگر باید مستقر شود، این حکم است. بنابراین بحث حاکمیت یک بُعد کلی دارد و اصلاً دعوی ما بر سر قدرت سیاسی و حاکمیت است، و حاکمیت نه برای خودمان و دوستان خودمان، بلکه برای یک طبقه اجتماعی.

مسئله حاکمیت یک بُعد دیگر دارد که ما با تجارب انقلاب آموختیم و باید مثل یک درس گرانبها همیشه جلوی روی ما باشد: طبقه کارگر مبارزه طبقاتی را در حاکمیت بهتر پیش میبرد.

طبقه کارگر هیچ علاقه ای ندارد حکومت دست کس دیگر باشد و برای مبارزه اش در اپوزیسیون باشد، بهتر است او در قدرت باشد و بورژواها در اپوزیسیون باشند.

مگر نمیخواهیم بحث "منطقی" بکنیم، مگر نمیخواهیم مبارزه سیاسی یا ایدئولوژیکی بکنیم؟ بهتر است تفنگ روی دوش من باشد و حاج آقا بدون اسلحه باشد، تا اینکه حاج آقا اسلحه داشته باشد و من بدون اسلحه بخواهم با او جلوی کارگرا بحث بکنم.

بهتر است تفنگ روی دوش حزب کمونیست و خود دولت پرولتری باشد. پس کمونیست در قدرت بهتر میتواند طبقه را بسیج کند، کمونیست به درجه ای که در قدرت دخیل است، به درجه ای که قدرت بورژوازی را تضعیف کرده باشد، به همان درجه امکان مبارزه طبقاتی برای طبقه کارگر را بیشتر فراهم کرده است. برای همین است که ما مبارزه دموکراتیک را فقط اینطور نمیگوئیم که: به ما حق رأی بدهید! میگوئیم قدرت را به ما بدهید که ما به همه حق رأی بدهیم، ما در قدرت باشیم دموکراسی را تضمین میکنیم و برای ما خیلی بهتر است. بنابراین این دو بُعد را درنظر بگیرید؛ اولاً قدرت اصل همیشگی ما است، و نه قدرت ما، قدرت طبقه ما که ما بخش آگاه و متشکل کننده آن را تشکیل میدهیم. و قدرت با استفاده از ابزار دولتی، عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی است. و هیچ رفیق ما در هیچ مقطعی، اگر ببیند یک قدرت در یک گوشه ای ول شده است، مکث نمیکند از اینکه برود و قدرت را بگیرد، تا اینکه از دستش بیرون بکشند. بنابراین استتکاف از اعمال حاکمیت، استتکاف از مبارزه طبقاتی است. این را در طول تاریخ مبارزه کمونیستی به دفعات دیدیم و آن منشویسم است.

این دو مسئله را در نظر داشته باشیم باز می بینیم که مسئله ای که امروز ما تحت عنوان حاکمیت مطرح میکنیم، تازه به عقل کسی نرسیده، قرار بوده اینطوری باشد. و امروز جنبش ما میخواهد روی آن هموار شود. بداند که معنی عملی - اجرایی این حاکمیت یعنی چه؟

پس امروز که سرمقاله کارگر کمونیست (شماره ۹ مصوبات پلنوم ۳ حاکمیت) را در یک شکل ملموس آن مطرح میکنیم، باید برویم و بگوئیم در همین کردستان هم میشود پیروز شد و قدرت را بدست گرفت.

ما باید چند نکته را در این رابطه درنظر بگیریم. وقتی میگوید: "میشود پیروز شد"، این را دارد به چه کسانی میگوید؟ و چه پیروزی را میگوید؟

ببینید! اگر در کردستان یک دولت بوجود بیاید من که باید نقاشی بکنم یا شطرنج بازی کنم و بروم دنبال کار خودم، دیگر پیروز شدیم؟ رفیق ما که نجار بوده و آمده به صفوف ما، بعداً میتواند نجاری خودش را باز کند؟

وقتی میگوئیم در محدوده کردستان پیروز میشویم، هیچکسی اینجا هست که بگوید: "پیروز شدیم! من که نقد ادبی مینوشتم الان هم میخواهم بروم نقد ادبی بنویسم؟"

من از یک پیروزی معینی دارم صحبت میکنم. کسی فکر کند آها! من فکر میکردم اول سوسیالیسم را با انترناسیونالیسم باید آورد، امروز به این نتیجه رسیدم که در کردستان هم میشود پیروز شد. راستش در هیچ گوشه دنیا یک باغچه مصفای سوسیالیستی - دمکراتیکی که همه داخلش قدم بزنند و خوش و خرم باشند، نمیشود درست کرد. مگر به زور اسلحه آنها برای مدت کوتاهی بشرطی که کس دیگری هم بیاید به کمک تو و یک فکری بحال امپریالیسم و بورژوازی بکند.

یک کردستان حتی دمکراتیک را بدون یک جنگ طولانی با امپریالیسم نمیشود حفظ کرد، این واضح است. بنابراین وقتی میگویم در کردستان میشود پیروز شد، داریم از یک پیروزی معین حرف میزنیم. نه از پیروزی آدمهایی که قبل از بحث گفتیم؛ کمونیست هستند.

یعنی کمونیسم جهانی، همان چیزی که همه از آن میترسند، برای این مبارزه میکنیم. از پیروزی معینی داریم حرف میزنیم، پیروزی در چه؟ پیروزی در ارتقاء دادن مبارزه طبقاتی از طریق دولت، مبارزه از طریق استفاده از ابزار حاکمیت. این را میشود در کردستان بدست آورد، خیلی بیشترش را نمیشود بدست آورد. بعد همین را هم که به دست آوردید، بورژوازی با چنگ و دندان شروع میکند که از دست تان بگیرد و همین را هم که میشود بدست آورد، با گلی تبصره میگوینم که؛ دشوار است و در کردستان بورژوازی محلی دارد و غیره.

یعنی پیروزی که ما تصویر میکنیم، کارگر کمونیست شماره ۹ میگوید: دورنمای پیروزی این جنبش را جلوی این جنبش بگذاریم. مصوبات این پلنوم میگوید: پیروزی این جنبش بدون یک پیروزی سراسری هم میشود دنبالش رفت و ممکن است". پیروزی معینی است.

برای یک خلقی که حق ملی اش را میخواهد ممکن است تمام پیروزی باشد. ولی برای طبقه کارگری که آزادی خودش را از استثمار میخواهد، برای طبقه کارگری که وحدت بین المللی میخواهد این یک قدم است، بیشتر نیست و ما به این عنوان داریم حرف میزنیم و این اولین نکته ای است که در این بحث نباید فراموش کنیم. نکته دوم این است فکر نکنیم که دوام این پیروزی طوری است که ما از انقلاب سراسری بی نیاز میشویم و کردستان یک منطقه ممنوعه ای میشود برای بورژوازی، چون کردستان پیروز شده و بورژوازی در خارج از کردستان فعالیت میکند. این را باید بدانیم که این یک دستاورد، قابل پازیس گرفتن از جانب بورژوازی است که باز برای تحکیم آن باید جنگید. و بهترین و کم مشقت ترین راه حفظ این پیروزی هم انقلاب سراسری و پیروزی در سراسر ایران است. باز هم پیروزی به معنی محدود یعنی حاکمیت در ایران. که عاقبت آنها خودش در گرو حاکمیت در منطقه، جهان و غیره است.

نکته دوم اینکه این پیروزی هم به معنی پایان کار ما به معنی سیاسی اش نیست. نکته سوم اینکه این پیروزی بر مبنای یک برنامه دمکراتیک دارد اتفاق میفتد، یعنی اگر به کردستان هم کاری نداشتند و همه بورژواهای غیر کرد میرفتند بیرون و صف می بستند، باز هم در خود کردستان یک بورژوازی بود که فعلاً ما توانستیم به زور اسلحه و جنگ و انقلاب اجازه فعالیت خودمان را بگیریم. پس باز هم این پیروزی به معنی طبقاتی اش در همین کردستان هم پیروزی نیست، سوسیالیسم در کردستان، پیروزی این بخش معین جنبش طبقه است. این هم یک تبصره است که باید یادمان باشد. چون مارکسیست هستیم و تا حدی که این تبصره ها را میدانیم و دقیقاً میدانیم داریم از چه صحبت میکنیم، بعدش به کجا میرویم و چکار میکنیم و در عین حال چه باید بکنیم اگر اصلاً بعدی وجود داشته باشد. از امروز چکار بکنیم که بعد بتوانیم پیشروی بکنیم، یا همین امروز آن حاکمیت دمکراتیک در گرو چه اقدامات مشخصی است؟

پس کسی که امروز میگوید؛ پیروزی این جنبش ممکن است و این دورنما را جلوی میگذاریم، این را نمیگوید که: "الان مسأله ملی مهم است"، برعکس میگوید: مبارزه طبقاتی در کردستان را میشود به سرانجام های قطعی و مهمی رساند. بنابراین این بحث اصلاً در مقابل ادامه و حتی تعمیق مبارزه طبقاتی در کردستان نیست. و چرا این بحث شرط تعمیق مبارزه طبقاتی در کردستان است، آنجائی که به آن میگوئیم آوانتوریسم؟ یک نمونه دیگری که این بحث ابداً به معنی مبرم شدن مسأله ملی نیست، و مسأله ملی نیست که داریم به آن جواب میدهم، همان خود ما هستیم و داریم از حکومتی حرف میزنیم که میشود مستقر کرد. اینکه یک تعداد از "عجم" ها هم در این قضیه هستند که موافق هستند. یعنی "عجم" ها هم آمدند که میگویند؛ آره! این دولت را میشود تشکیل داد.

علتش چیست؟ علتش این است که آنها هم (عجم ها) مثل ما کمونیست هستند. گاهی شده که من وقتی این بحث را کردم، از جمله در سمینار شمال، که یک عده گفتند؛ این کاک نادر در میان اتحاد مبارزان بچه خوبی است چون گردایتی میکند. برای اینکه خواستار حاکمیتی در کردستان است و میگوید؛ حتی اگر پای جدائی در میان باشد یا اگر انقلاب سراسری هم فروکش کرد ما باید دولت کردستان را بوجود بیاوریم. آیا این گردایتی است؟ ر. عبدالله (مهدی) دفعه پیش در مورد متدولوژی کمونیستی اشاره کرد، من میخواهم یک مقدار بیشتر باز کنم، رئوس آن را هم قبلاً گفتم.

کمونیسم برای قدرت مبارزه میکند و معتقد است از موضع دست بالا بهتر مبارزه میکند. برای همین من که بعنوان نماینده بخشی از طبقه کارگر، بعنوان یک کمونیست حرف میزنم، هر کجای دنیا حتی پنج روستا را در بر بگیرد، یک انسانی پیدا شود و حکومتی را در آن منطقه برای مدت سه روز از دست بورژوازی بگیرد و بدست کارگرها بدهد، من طرفدار او میشوم. ممکن است زبان و فرهنگ اش را نفهمم و از لباس پوشیدن شان هم خوشم نیاید.

ولی مسأله این است که من آنجا یک کمونیستم که از کمونیست هم طبقه ای خودم دفاع میکنم و معتقدم او در قدرت باشد، چرا نباشد؟ مثالهای زیادی است که کمونیستها اینطور فکر کردند. حتماً شما بحثهای لنین را در مقابل کرنفسکی خوانده اید: "اکنون میسم امپریالیستی." کرنفسکی کسی است که میگفت: "مسأله ملی را قبول ندارم، مسأله ملی فقط در سوسیالیسم حل میشود. انقلاب اکتبر که میشود یکهو می بینید یک دولت لیتوانی که یک ملت تحت ستم است به رهبری کرنفسکی تشکیل شد.

آدم میگوید: این که مسأله ملی را قبول نداشت، این از کجا در این صحنه ظاهر شده است؟ آقای کرنفسکی که مسأله ملی را قبول نداشته و شاید یکی از اقوامش اهل آنجا بوده یکهو در رأس جنبش ملی، آنجا دولت اش را اعلام کرد. چرا این کار را کرده است؟ برای اینکه اگر او بکند، دولت شوراهای کارگری اعلام میکند. اگر او نکند بورژواهای آنجا دولتشان را اعلام میکنند. آنجا قدرت را به نفع طبقه کارگر تثبیت میکند.

یک نکته دیگر؛ در کنگره انزلی حزب کمونیست یک شخصی بنام جعفر پیشه وری، عضو حزب کمونیست است و در دولت گیلان هم شرکت دارد. چهار سال بعد می بینیم در رأس حکومت آذربایجان است. چرا اینطوری است؟ "ترکایه تی" نمیکند! او آنجا، هر کجا که میتواند، با توجه به تناسب قوا سعی میکند کمونیستها و طبقه کارگر در قدرت باشند. مسأله اش مسأله ملی نیست، ولی این را فهمیده هر کجا که هر مسأله ای که توده ها به غلبان ببایند، بنحوی که بتوانند به بورژوازی ضربه بزنند و از آن بالاتر به مالکیت بورژوازی ضربه بزنند، این باید بدو بدو جلو بیفتد و در آن جنبش شرکت کند و بخواهد که آن جنبش در جامع ترین و عالی ترین شکل اش تکامل پیدا کند. خُب این در آذربایجان یکسال حکومت اعلام میکند و الان سی سال است که مردم آذربایجان از حکومت

یکساله دموکراتها در آذربایجان حرف میزنند و نفوذ عمیقی به آن حزب معین میدهد، من به بقیه جوانب آن کار ندارم.

میخواهم بگویم کمونیست در مورد قدرت در کردستان اینطور فکر میکند، نمیگوید به حق ما برسیم و دولت ما را تشکیل بدهیم و بالاخره وکیل و وزیر خودمان را تعیین کنیم و برویم، پیروزی این است، این طور بدست می آید.

دقیقاً پیروزی این است که ما توانستیم در عین اینکه در تمام مناطق ایران بورژوازی انقلاب را عقب نشاند و طبقه کارگر را به عقب نشینی وادار میکرد، در کردستان نه تنها عقب ننشستیم، بلکه برویم در موضع قدرت قرار بگیریم و مبارزه طبقاتی را حاکم کنیم. و من اینجا دقیقاً توضیح دادم: این هم آخر کار ما نیست، کاملاً میدانیم که این به ما کمک میکند انقلابات سراسری را دامن بزنیم، به ما کمک میکند جنبش کمونیستی را رشد بدهیم، به ما کمک میکند بین الملل را رشد بدهیم. همانطور که تابلحال کرده است، اگر "دره حاجی کند" میتواند اینطور حزب کمونیست را در دل خودش پرورش بدهد، یک جمهوری انقلابی در کردستان که حاکمیت زحمتکشان در آن برقرار است، بسیار بیشتر از این به ما کمک میکند.

بنابراین کمونیسم از این زاویه وارد این بحث میشود و از این زاویه تبلیغ و ترویج میکند. اینکه کارگر و زحمتکش بیاوند پشت کمونیسم تا دولت تشکیل بدهیم. طبعاً وقتی که خلق کرد از آنجائی که ملت کرد وقتی می بیند که کارگر و زحمتکش جلوی همه افتاده که خواست ملی اش را متحقق کند دنبالش میافتند و به اینترتیب هژمونی خودش را به جنبش ملی اعمال میکند.

به هر حال این متدولوژی کمونیستها در جنبشهای ملی - دموکراتیک است.

جنبش ملی - دموکراتیک یک هدف درخود نیست، بلکه به عنوان یک اصل قدیمی؛ هر کجا که توده ها بحرکت در بیایند، هر کجا که توده ها استعداد این را داشته باشند که ضربات سیاسی و اقتصادی به بورژوازی بزنند، کمونیست میرود آنجا و این توده ها را متشکل میکند و در دل این توده ها طبقه خودش را متشکل میکند که رهبری این را بدست بگیرد و بعد از آن فراتر برود و حاکمیت طبقه خودش را برقرار کند، این اصل قدیمی است که به آن وفاداریم، این متدولوژی ما است.

این بحث را باید با همه ظرافت های گوشه و کنارش در نظر بگیریم، اگر جز این نکنیم با انحرافات در گیر میشویم. ممکن است کسی بیاید بگوید؛ این یعنی ناسیونالیسم، الان مسأله شد مسأله حکومت کردستان! من میگویم مرز روشنی است بین ما و ناسیونالیسم. تضمین اینکه این مسأله ضد ناسیونالیسم است را بعداً میگویم. ممکن است کسی بیاید و بگوید: ما عدول کردیم، ما قرار بود سرنگون کنیم، هدف ما سرنگونی بود، دولت در کردستان هدف محدودی است.

الان من با بی دقتی و با یک درجه سهو به این میگویم آوانتوریسم. اگر رفقا لغت بهتری برایش دارند بگویند، خوشحال میشوم. کسی هست که میخواهد بر مبنای یک نیروی محرکه یک جای دیگری، برود یک کار دیگری بکند؟ خلق کرد و زحمتکشان کرد را جمع کرده می خواهد حکومت ایران را سرنگون کند؟ مثل اینکه من مردم ایران را جمع کنم و بخواهم حکومت آمریکا را سرنگون کنم! به این میگویند ماجراجو. کسی که نمیفهمد نیروی واقعی جنبشی که به آن متکی است، در این شکل معین تا کجا میرود - و در مقابل به عنوان یک جنبش توده ای سراسری وسیع و میخواهد ببرد تا جائیکه خودش دوست دارد، به این میگویم آدم ماجراجو. و من هر دو شکل این انحرافات را دیدم، در عین اینکه طبعاً موضع انقلابی را هم دیدم. رفیقی که پشت سنگر نشسته و میگوید تا خمینی نرود من از اینجا بیرون نمیآیم، و رفیقی هم هست که میگوید؛ مسأله ملی! اصلاً مسأله من در این جنبش، مسأله ملی است.

آنقدر در این مسأله ملی غرق میشود که یادش میرود خودش از این جنبش چه میخواهد. به نظرم با دقت باید با هر دو این انحرافها برخورد کرد. این بُعد ماجراجویی - آوانتوریستی، طبعاً ظاهر انقلابی خیلی خوبی دارد. یک رفیق یا یک جریانی است که کوتاه نمیآید، میخواهد آنقدر در کردستان بجنگد تا جمهوری اسلامی سرنگون شود. ظاهر انقلابی دارد، اینکه خیلی پیگیر است. پیگیر تر از آن کسی است که میگوید؛ آنقدر میجنگیم تا یک حکومتی در اینجا سر کار بگذاریم.

اینکه مبارزه میکنیم تا جمهوری اسلامی و بورژوازی جهانی ساقط شود یک بحث است، اینکه با این اسلحه میجنگم تا جمهوری اسلامی سرنگون شود، یک بحث دیگر است.

این یکی، شیوه مشخص مبارزه را در این مقطع مشخص، با یک نیروهای مشخص کنونی میخواهد بکند ابزار سرنگونی جمهوری اسلامی. بدون اینکه توجه کند و معتقد باشد در همان حال، سرنگونی جمهوری اسلامی وظیفه طبقه کارگر و زحمتکش سراسری ایران است و مبارزه برای سرنگونی را باید از طریق بسیج همه انجام داد. و آن رفیق نظامی گر - آوانتوریست ما که تا آخرین لحظه می جنگد، احتمالاً در خیلی موارد بی توجه ترین به کار سیاسی در شهر و بی توجه ترین نسبت به مبارزه طبقه کارگر است. میخواهم بگویم این ناپیگیری خودش را در خودش دارد. کسی که میخواهد جمهوری اسلامی را سرنگون کند، حزب کمونیست تشکیل میدهد.

کسی که فقط دارد در کوه میجنگد، اگر فقط کار خودش را می بیند بداند که این هدف یک بُرد معینی دارد و تنها میتواند ابزار یک سیاست انقلابی باشد که دامنه معینی دارد. بیش از آن ماجراجویی است.

به هر حال قطعنامه پلنوم که در سر مقاله کارگر کمونیست که من دارم بحث اش را میکنم، شاید در وهله اول در مقابل این دیدگاه نوشته شده؛ که ما نمیتوانیم مردم کردستان را معطل کنیم. یک جنگی است که مردم در آن شرکت میکنند و از جان و مال خودشان مایه میگذارند، طبقه کارگر و زحمتکش در این جنگ اهدافی را دنبال میکنند. ما باید دورنمای پیروزی این مبارزه را به آنها بگوئیم، دورنمای سیاسی این است، دورنمای نظامی آن این است. دورنمای نظامی اینکه هرکسی که بزور آمده اینجا باید بریزیم بیرون، دورنمای سیاسی این است که حالا که ریختیم بیرون باید یک نوع حاکمیت بیاوریم. من به محتوی طبقاتی این دورنما برمیگردم. پس بحث از دورنمای پیروزی این جنبش، دورنمای جنبش من نیست، دورنمای پیروزی این جنبش است. این را نباید فراموش کنیم.

کسی بپاید بگوید؛ چون قطعنامه گفته دورنمای پیروزی این جنبش "تشکیل یک دولت" به فرض حاکمیت در کردستان است، اما انقلابیگری خودش را به سطح "تأمین حاکمیت در کردستان" معنی و تفسیر کند، از همه چیز عدول کرده است.

من میگویم دورنمای این جنبش این است، دورنمای پیروزی جنبش فلسطین هم آن است، دورنمای پیروزی جنبش زنان هم آن است، دورنمای جنبش ایرلند هم آن است، به این اعتبار هم من در این اشکال دارم برای همه اینها فعالیت میکنم. یک عضو کومه له، یک مارکسیست انقلابی که میخواهد از دورنمای پیروزی حرف بزند میفهمد راجع به دورنمای کدام پیروزی دارد حرف میزند. یعنی به توده ها میگوید؛ ببانید بسیج شویم و نیروی نظامی دولت را بیرون بریزیم. و به کارگرها میگوید؛ ببانیم مبارزه کنیم و حاکمیت خودمان را در کردستان اعمال کنیم. از این طریق نیرو بگیریم و وحدت خودمان را در صفوف کارگران ایران و جهان تحکیم بکنیم. مبارزه برای سرنگونی را به درستی پیش ببریم، مبارزه برای تشکیل بین الملل کمونیستی کارگری را پیش ببریم و از این طریق جامعه و بشریت را بطور کلی آزاد کنیم. این را تحویل کارگرها میدهد. تصمیم نگرفته که این را تحویل کارگرهای کردستان بدهد که؛ دورنمای پیروزی تو تشکیل حاکمیت در کردستان است!

این را هم از بحث می‌شود گرفت، محدود کردن انقلابیگری خود و نه مشخص دیدن یک جنبش واقعی در یک مقطع معین. که اگر باز جنبش سراسری اوج بگیرد توضیح دادم، که دقیقاً دورنمای پیروزی همین جنبش هم دوباره فراتر می‌رود. دیگر هدفش بیرون راندن پاسدارها از کردستان نیست، هدفش احتمالاً گرفتن همدان هم می‌تواند باشد. ممکن است هدفش کمک به حزب کمونیست سراسری برای تثبیت قدرت در تهران هم باشد. ممکن است صدها رفیق از تظاهرات کارگری در تهران مسلحانه دفاع بکنند و یک عده پیشمرگهای سابق کومه له بیایند آنجا و در تهران آموزش بدهند. این جنبش ما است، جنبش خلق کرد نیست که داریم در باره آن حرف می‌زنیم.

جنبش کمونیستهای ایران امروز در این گوشه این هدف را برای خلق کرد و هدف بسیار وسیعتری را برای خود و طبقه اش در دستور قرار می‌دهد. در مقابل این درک آوانتوریستی که گفتم در اینکه اولاً مبارزه برای سرنگونی را سازمان بدهد، ناپیگیر است چون می‌خواهد به نیروی خلق معین، که بر سر یک مسأله معین بحرکت درآمده، رژیم را سرنگون بکند. ثانیاً چون تا سرنگون نکند، پیروزی را نمی‌شناسد و نمی‌بیند، در این مدت که در همینجا دارد مبارزه می‌کند دست به سیاه و سفید برای تغییراتی نمی‌زند. "من که اینجا می‌جنگم!"

تا رژیم سرنگون نشود نه از شورا خبری است، نه از آب لوله کشی، نه از فرهنگ و آموزش سواد، نه از بهداشت. چون تا وقتی که سرنگون نکنیم که نمیشود! در هر دو بُعد در قبال طبقه اش ناپیگیر است، در بُعد سراسری که نمی‌خواهد طبقه را- که ادعای برخاستن از آن را دارد- متشکل کند که کل بورژوازی را بزند، ناپیگیر است. چون اصلاً نمی‌خواهد تغییری در زندگی واقعی طبقه بدهد، تا زمان سرنگونی.

وقتی ما این بحث را در مقابل آوانتوریسم می‌کنیم و می‌گوئیم ناپیگیر است، اگر کسی به حرف ما با دقت گوش ندهد، ممکن است بگوید: "ناسیونالیستها خوشحال شدند، با این گفته که؛ حالا مسأله حاکمیت در کردستان است و بس!"

من می‌گویم ما دقیقاً اینجا هم وقتی می‌گوئیم دورنمای پیروزی این جنبش این است، همان بحثی که راجع به آوانتوریسم گفتیم در مورد این جنبش هم بگوئیم. ما می‌گوئیم: ما می‌خواستیم سرنگون کنیم، کومه له ناسیونالیست نشده است، کومه له محدوده مشخص این جنبش را تعیین کرده و درجه شرکت خودش را در آن تعیین کرده است. شکل و شیوه دخالت خود را در آن تعیین کرده است، به عنوان یک سازمان که تا بین الملل برای خودش نقشه دارد. پس سرنگونی را می‌خواهد، می‌خواهد سوسیالیسم را بیاورد، می‌خواهد بین الملل را بسازد، می‌خواهد کارگران را به منافع واقعی خودش آگاه کند. اگر تا امروز در همین ده بغل دست به کارگر میگفت سوسیالیسم، چون دورنمای پیروزی این جنبش شده حاکمیت، نمی‌آید بگوید: تشکیل یک دولت کرد هدف من بود! همان حرف خودش را می‌زند، قبل از اینکه این جنبش هم راه بیفتد، کومه له بود و به خاطر همین مبارزات و حرفهائی که می‌زدند افرادش به زندان افتادند، همان کومه له که الان زیاد شده اند. بنابراین همان کار را میکنند. می‌خواهم بگویم که اولاً این دورنمای پیروزی جنبش فعلی هیچ تأثیری روی خط و مشی سازمانی ندارد، به این معنی که افق فعالیت سازمانی محدود شده باشد. ثانیاً فرق اساسی ما با ناسیونالیستها، که در سمینار شمال هم در باره آن مفصلاً بحث کردیم، این است که کمونیستها خواستار تغییر واقعی زندگی طبقه خودشان هستند.

ناسیونالیستها از یک تحول سیاسی - دیپلماتیک، یک تحول سیاسی - اداری در رابطه با دولت مرکزی صحبت میکنند. کمونیستها از تغییر رابطه با دولت برای ایجاد تغییرات واقعی در زندگی توده های طبقه تلاش میکنند. هر کسی می‌خواهد یک دولت تشکیل بدهد ناسیونالیست نیست، یکی می‌خواهد دولت تشکیل بدهد که بازار بورژوازی در آنجا رشد کند، یکی می‌خواهد دولت تشکیل بدهد که کارگراها و زحمتکشان به حق خودشان برسند.

هر دو اینها می‌خواهند دولت تشکیل بدهند و هر دو در مقابل دولت مرکزی می‌جنگند، برای گرفتن حق تشکیل یک دولت خود مختار. ولی ناسیونالیست‌ها نباید خوشحال شوند، چون همه بحث ما حاکمیت است، بلکه محتوی طبقاتی این حاکمیت برای ما مسأله است.

اینجا است که میرسیم به مسأله اهمیت بحث حاکمیت در رابطه با این دیدگاهی که امروز مطرح کردیم. دو تضمین اساسی وجود دارد که این بحث امروز به ناسیونالیسم در تشکیلات ما منجر نشود:

اول مسأله حزب کمونیست است، به معنی تحلیلی، که رفیق ما باید بداند به عنوان بخشی از حزب کمونیست در یک بخشی از طبقه کارگر دارد کار میکند که دارد یک جنبش معین را هدایت میکند که هدف معین آن را هم تعریف کرده است. و هر وقت دارد کار میکند باید نشان بدهد که چگونه حزب سراسری و مبارزه برای سوسیالیسم در دستور خودش و همان بخش هم قرار میدهد. یعنی تشکیل حزب کمونیست و مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست اولین ضامن این است که از آن خط مشی اصولی، یک جنبش انقلابی‌گری واقعی خودش را می‌آموزد، که آن انقلابی‌گری آوانتورستی را کنار بگذارد. تا برداشت ناسیونالیستی از آن خط نشود و ناسیونالیستها در سوراخ سنبه‌های بدفهمی‌ها و سوء تعبیرهای این خط مشی نخزند و خوشحالی خودشان را در تبلیغ و ترویج و سازماندهی به اشکال مختلف ابراز نکنند. راهش چه است؟ راهش این است که کمونیست هستیم، آرمانهای سیاسی مان عوض نشده است، حزب خودمان را داریم می‌سازیم، مبارزه ما هم سراسری است، نشریاتش را می‌خوانیم و اهداف همان حزب را در دل کارگرها و زحمتکش‌ان کردستان تبلیغ میکنیم. حزب کمونیست ایران در کردستان فعالیت میکند که اسم آن کومه له است. بنابراین این یک ضامن اساسی است، اگر ما خودمان را بعنوان اعضاء حزب در کردستان بدانیم.

دوم؛ به نظرم همان نکاتی است که قرار بود محور این بحث باشد: یعنی حاکمیت به عنوان عالیترین شکل مبارزه طبقاتی. برای اینکه ناسیونالیستها با ما تشابهی نداشته باشد، ما باید کمونیست بوده باشیم، اولین معنی کمونیست بودن این است که در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی توده‌های طبقه خودمان تغییر جدی بوجود بیاوریم، و آنها را به سمت قدرت واقعی نزدیک کنیم. پس وقتیکه می‌گوئیم؛ اینجا یک دولت میتواند تشکیل شود، دورنمای پیروزی آن میتواند یک دولت باشد.

فقط همین را نگفتیم، اگر این را بگوئیم هنوز با قاسملو و حزب دمکرات فرقی نداریم. او هم همین را می‌گوید. تفاوت ما با احزاب طبقات دیگر این است که محتوی طبقاتی این دولت را نه فقط مطرح و اعلام میکنیم؛ بلکه بطور واقعی و جدی روی آن کار میکنیم. بنابراین کسی که با آوانتوریزم و ناسیونالیسم مرزبندی میکند و می‌گوید باید یک دولت تشکیل داد، دقیقاً همان کسی است که دارد مبارزه طبقاتی را در کردستان تعمیق میکند. چرا؟ برای اینکه می‌گوید دعوا را ببریم بر سر اینکه؛ چه کسی باید در دولت باشد. شکل این دولت چه باشد؟ شوراها چه نقشی داشته باشد؟ برنامه اقتصادی این دولت چه باشد؟ جنگ را میبرد بر سر اینها، رفقا!

بحث حاکمیت دارد این را می‌گوید؛ شما که دارید دورنمای این پیروزی را ترسیم میکنید، بلافاصله دارید وظایف طبقاتی سازمان خود را بیش از پیش برجسته میکنید. اگر انقلابی‌گری ما فقط این میبود که می‌خواهیم سرنگون کنیم و دمکرات فقط می‌خواهد مذاکره کند، ممکن بود حد فاصل ما با دمکرات تا حدی برای عده‌ای گویا باشد. ولی وقتیکه ما می‌گوئیم دولت و خودمختاری و او هم می‌گوید؛ دولت و خودمختاری، اگر کمونیسم پیگیری باشیم، بحث ما دقیقاً میرود بر سر یک نوع مشخصی از دولت. یک نوع مشخصی از آزادی، اقتصاد و فرهنگ. اینجا است که ما موظف میشویم مبارزه طبقاتی را تعمیق کنیم. به این خاطر مکمل بحث پلنوم، دقیقاً بحثی است که باید مربوط به حاکمیت باشد، سازمانی که باید دستش را بالا بزند و وارد مسأله شود. این بحث یعنی ما باید

سیاستهای طبقاتی را بیشتر تبیلغ کنیم، چون امکان شکل گیری قدرت در کردستان را نزدیکتر می بینیم. این بحث یعنی اینکه اگر قدرتی در کردستان شکل میگیرد دست کارگرا و زحمتکشان بیفتد.

پس باید تبلیغ روی خواستهای طبقاتی مان را تشدید کنیم، پس باید سیاستهای عملی مان را، در مقابل سیاست های احزاب طبقات دارا در کردستان، روشن تر و دقیقتر بیان کنیم و توده های مشخص طبقه خودمان را دقیقتر حول این ایده ها متشکل بکنیم.

نه فقط این بحث خطوط مبارزه طبقاتی در کردستان را کمرنگ نمیکند، اگر به معنی واقعی درک اش کنیم، باید بفهمیم چه وظیفه ای روی دوش ما گذاشته میشود، آنگاه می فهمیم که ممکن است همینجا یک دولتی تشکیل بدهند. بنابراین این دفعه باید دولتی تشکیل بدهیم که دست ما کارگران و زحمتکشان کردستان باشد. وگرنه با جمهوری اسلامی چه فرقی میکند؟ خودمان بورژوازی را دعوت کردیم که یک دولت در کردستان برای ما تشکیل بدهد!

پس وقتی داریم از دولت و حاکمیت میگوئیم فوراً باید بگوئیم؛ حاکمیت از نوع کارگری، نوع زحمتکشان، حاکمیت دمکراتیک انقلابی و برای این کار کنیم. بنابراین نگرش ما به حزب دمکرات عوض میشود. چطوری؟ در رابطه با جمهوری اسلامی به ما کمک میکند که هر دو (کومه له و حزب دمکرات) جمهوری اسلامی را بزنیم و مبارزه مان در داخل کردستان بر سر مسأله سیاست، سیاستهای طبقاتی به عمیق ترین شکلی تعمیق میشود. حتی درگیری هم بخواهد پیش بیاید باید سر این مسائل واقعی پیش بیاید، نه اختلاف بر سر اینکه؛ من مزاحم کار او شدم و از او خوشم نمی آید. اتفاقاً برخورد ما میرود سر سیاست طبقات مختلف و بُعد تبلیغی، ترویجی، سیاسی و حتی نظامی متکی میشود به این مسأله قدرت طبقات نه قدرت سازمانها. ر. ابراهیم (علیزاده) در سخنرانی خودش در رابطه با حزب دمکرات دقیقاً شرایطی را که ممکن است رابطه حزب دمکرات با ما به خصومت کشیده شود ذکر کرد، یکی از آنها مسأله حاکمیت بود.

پس وقتی ما میگوئیم دولت - حاکمیت، قبل از هر چیزی متوجه میشویم که این جزء آن مواردی است که ما را با احزاب بورژوائی در کردستان روبرو میکند. منتها چه نوع تقابل؟ رودر روی بر سر سیاست، پیشبرد سیاست طبقاتی، متشکل کردن طبقه، متکی شدن به نیروی طبقه خودمان که اکثریت را تشکیل میدهد و تحمیل کردن آن سیاست به شکل قانون، به شکل دولت در جامعه کردستان. این را به ما یادآوری میکند، نه اینکه حالا که مسأله شد دولت و بیرون راندن ارتش جمهوری اسلامی، حالا ما با حزب دمکرات رفیق تر میشویم! نه، کاملاً برعکس است. دقیقاً استنباطی که من تا الان در بحثهای مربوط به حاکمیت شنیدم و کردم همین است و رفیق ابراهیم آن شب به روشنی توضیح داد. چون به حاکمیت معطوف میشویم پس دقیقاً به یک مقابله مشخص سیاسی معطوف میشویم با حزب دمکرات مبارزه بر سر مبارزه طبقات در کردستان. و طبعاً هنر انقلابیگری پرولتری این است که؛ در عین اینکه استراتژی نظامی و سیاسی خودش را در قبال دولت مرکزی دنبال میکند، بداند که پیروزی آن بدون تأمین کردن پایه های مصرف کردن آن پیروزی، پایه های استفاده کردن از این پیروزی در کردستان معنی ندارد.

یعنی من بجنگم و ارتش دولت را بیرون بیندازم و آنوقت "یوسف گوشواره"¹ بیاید و بشود والی کردستان؟! بنابراین باید کاری بکنم که اینطور نشود. پس باید از همین الان اگر بیرون ریختن ارتش را نزدیک و امر خودم

¹ یکی از افراد شرور حزب دمکرات، که دو پیشمرگ کومه له: رحیم قادری و سلیمان رحیمی را در ۷ شهریور سال ۱۳۶۱ غافلگیرانه و از پشت به رگبار بست و آنان را به قتل رساند.

می بینم صد بار بیشتر حفظ قدرت به نفع طبقه کارگر را باید امر خودم ببینم. و آن اینکه یعنی تبلیغ و ترویج پرولتری، سیاست پرولتری. اشاعه برنامه های اقتصادی پرولتری، شناساندن حزب پرولتری به کارگران و زحمتکشان کردستان.

اینجا است که من میگویم مبارزه طبقاتی هم در این دیدگاه است که جای خودش را پیدا میکند، نه در آن آوانتوریسم مبهمی که میگوید؛ من پرولتر هستم چون برای سرنگونی مبارزه میکنم، آن بورژوا است چون با بنی صدر مذاکره میکند. خیلی ها بصورت طبیعی و خودبخودی این دیدگاه را داشتند.

من فقط خواستم این را بگویم: آن خط مشی که امروز مشخص شده، مشخص شدن یک انقلابیگری مبهم قدیم تر است. وقتی یک انقلابیگری مبهمی مشخص میشود امکان سوء تفاهم از آن زیادتیر میشود، چون قبلی مبهم بوده؛ الان داریم مشخص می‌کنیم.

اولاً کمونیست هستیم، در سراسر ایران برای سرنگونی و در جهان برای سوسیالیسم و انترناسیونالیسم مبارزه میکنیم، در کردستان حضور داریم. به خودمان به عنوان کمونیست در این جنبش نگاه میکنیم. میخواهیم این جنبش را به بهترین شکلش به نفع طبقه کارگر پیش ببریم، حتی انقلاب سراسری آفت کند، ما دورنمایی برای پیروزی این جنبش می‌بینیم.

بنابراین مبارزه میکنیم که این دورنما را متحقق کنیم. از نظر نظامی یعنی این، از نظر سیاسی یعنی آن، رابطه اش با جنبش سراسری یعنی آن، رابطه اش با مبارزه طبقاتی در داخل کردستان یعنی این، تأثیرش روی سیاست ما در قبال حزب دمکرات یعنی آن، تأثیرش روی کمیسیون آموزش و پرورش یعنی این. همه اینها را برای خودمان روشن کنیم و پیش برویم.

اگر استنباط های دیگری از این بشود، ما حداکثر آوانتوریسمی را زدیم، ناسیونالیسم را به جای آن راه دادیم. ناسیونالیسم را زدیم، چپ نمایی را در تشکیلات راه دادیم. ما باید تمام وجوه این حاکمیت را به تشکیلات و به جنبش عرضه کنیم.

بحث شیوه برخورد به حزب دمکرات، بحث شیوه برخورد به مسائل حزب کمونیست، بحث استراتژی نظامی کومه له، بحث نیروی پیشمرگه فقط وقتی در مجموع یک سیاست انقلابی منسجم را نمایندگی میکند که با بحث مبارزه طبقاتی در کردستان تلفیق شود. که در عالیتترین شکل این مبارزه یعنی مسأله حاکمیت.

این ما را به یک سیاست همه جانبه پرولتری متکی میکند.

اگر این بحث حاکمیت را از این گوش بگیریم و از آن گوش رد کنیم، سیاستهای پرولتری را تبلیغ و ترویج نکنیم، سیاست اقتصادی مشخصی برای کردستان آزاد نداشته باشیم، شوراها را کارگری را رشد ندهیم، اراده آزاد طبقه کارگر را دخالت ندهیم؛ خود آن قوانین پرولتری که از کمون پاریس تا حال دهها بار درست بودنش اثبات شده، به مورد اجرا درنیاوریم، آنوقت هر چه در قطعنامه های دیگر گفتیم معنایی جز حاکم کردن بورژوازی بر سر خودمان ندارد. اگر این کارها را نکنیم، یعنی حاکم کردن بورژوازی بر سر سر خود. میشود انقلابیگری در الفاظ، و معنی عملی اش سازش با بورژوازی. دقیقاً به همین خاطر مباحث مربوط به حاکمیت مهم است. مباحث حاکمیت که از خیلی وقت پیش در کومه له مطرح شده در کنار این بحثها عرضه شود و تشکیلات در جهت اعمال این حاکمیت جهت بگیرد.

من حاکمیت را بعنوان عالیتترین شکل طبقاتی دارم میگویم. ولی طبعاً معنی عمیقترش معطوف شدن تشکیلات به مبارزه طبقاتی در شکل تبلیغی، ترویجی، سازماندهی و حاکمیت، و به این اعتبار معطوف شدن به قدرت طبقه ای که فقط آن میتواند ارتش را از کردستان بیرون بریزد. حتی شرط پیروزی سیاست ما در قبال دولت مرکزی هم این است.

من مدافع نظراتی هستم که در پلنوم و سرمقاله کمونیست شماره ۹ بیان شده است. منتها اگر همه جانبگی این بحث را نبینیم ضرر میکنیم، و به سهم خودمان که کارگر کمونیست را مینویسیم یا به بحث میگذاریم سعی میکنیم این جنبه ها را یادآوری کنیم. ولی وقتی این امر عملاً متحقق میشود که سازمان انقلابی که در کردستان پرولتاریا را نمایندگی میکند روی کلیت این سیاست جهتگیری کند، برایش فقط اعلام موضع نباشد. یعنی کل تشکیلات روی سازماندهی این حاکمیت بسیج شود، یعنی روی تبلیغ و ترویج و سازماندهی آن استراتژی سیاسی و نظامی که در قبال دولت مرکزی مطرح کردیم. شرط لازم این است (یکسال و نیم پیش مطرح کردیم) گفتیم این حاکمیت چه نقشی دارد، و تمام مبارزات ما روی ساختن حزب روی همین شرط بنا شده است. اگر به سخنرانی در کنگره سوم کومه له گوش کنید این بحثهایی که من اینجا کردم آنجا گفتیم که این حاکمیت چه نقشی دارد و یک مقدار روشنگر است با بحثهایی که امروز میکنیم. منتها من یک جمله را اینجا میخوانم:

"در این شرایط طبعاً تحقق حتی دو بند از ۳۰ - ۴۰ بند برنامه حداقل ما کار بینهایت دشواری است. اما مسأله همانطور که اشاره شد بر سر آزاد کردن نیروی بالقوه عظیم خود توده ها است. مسأله بر سر فعال کردن ابتکار خود توده ها به رهبری کومه له است. این شاید از کومه له انرژی بیشتری می طلبد. این احتیاج به وجود کادرهایی دارد که از نظر سیاسی پر حوصله اند، در بیدار کردن مردم ذیعلاقه اند، و به مسائل آنها بی تفاوت برخورد نمیکنند، بنظرم این یک شرط لازم است."

و همه اینها بشرطی که در یک سازمان واحدی که دارد پشت سر یک رهبری منسجمی فعالیت میکنند، مقدور است. به نظرم جلسات و تفسیر سیاست در کومه له خیلی از اجرای سیاست پیشی میگیرد. من بارها شاهد بودم که بحث سیاسی در کومه له زیاد میشود ولی به اتخاذ آن سیاست که میرسیم، نه در خیلی موارد متشکل است و نه به همان درجه ای که روی تفسیر سیاست موشکاف است، در اتخاذ سیاستها این را نمی بینیم. من میگویم بسیج تشکیلات روی اتخاذ سیاست، مجموعه این سیاست ها که گفته شده است، شرط لازم پیاده شدن آنها است. وگرنه، همانطور که ما در کنگره ها گفتیم، تاکتیک ها روی کاغذ میماند و میشود اعلام مواضع. بعضی اعلام مواضع بی ضرر است، بعضی اعلام مواضع خیلی ضرر دارد. وقتی شما در مجموع این سیاست انقلابی، در یک گوشه اش گفتید اتحاد عمل با حزب دمکرات و میخواهید بر سر مبارزات خلق کرد به دولت مرکزی بزنید، اما همزمان نمیگویند که بر سر حاکمیت با تعبیری که من مطرح کردم، با حزب دمکرات اختلاف چندانی ندارید، نفس قضیه اتحاد عمل با حزب دمکرات سرمایه ای میشود توی جیب بورژوازی.

از حاکمیت چیزی به جیب مردم نمیرود، ولی همان یک ذره از اتحاد عمل هم که گفتید به عکس خودش تبدیل میشود. میخواهم بگویم این سیاست مثل خیلی از سیاستهای دیگر فقط اگر اتخاذ شود فقط به نتیجه میرسد. از اینجا است که تأکید من روی همه جانبه دیدن این مسائل و واقعاً اتخاذ کردن این سیاستها است. ر. فاضل پرسیدند در کارگر کمونیست شماره ۹ اعمال حاکمیت را از تعرض بهار ۱۳۶۲ استخراج و مطرح شده یا در این رابطه مطرح شده است، این را توضیح بدهید.

من یک مقدار توضیح دادم. نه! ما بطور ویژه از اینجا اتخاذ نکردیم. من از روی نوشته ها خواندم که چرا باید از حاکمیت صحبت کرد. من معتقدم اگر یک حزب انقلابی در کردستان وجود داشت یعنی اگر رفقانی که کومه له را شکل دادند، مثلاً چهار سال پیش یک چنین کومه له ای را داشتند و این آمادگی ذهنی و تشکیلاتی را میداشتند تا میآمدند سر کار آنجا باید خودمختاری خودشان را اعلام میکردند. من میگویم اگر سه روز هم بتوانیم خودمان

را برسانیم باید پایه های قدرت را بجسیم و ول نکنیم، تا اینکه یا ما را بزنند و یا مساله قدرت را در هاله ابهام نگهداریم. (این نظر شخصی من است لزومی ندارد از بحث با رفقا نتیجه گرفته باشد)

من معتقدم بهتر بود که رژیم اسلامی اگر میخواست حمله کند به یک کردستانی که خودمختاری را یکطرفه اعلام کرده حمله کند، آنوقت ما با قشون رسمی دولت آن کشور روبرو بودیم. این را به شرطی میگویم که پیچیدگی حزب دمکرات و گروههای فدائی را از صحنه خارج کنیم. آن پیچیدگیها یعنی تعیین زمان و مکان این کار. این چیزی که ما در سرمقاله کمونیست شماره ۹ مطرح کردیم این است که امروز دورنمای پیروزی این جنبش، حاکمیت را می طلبد.

یک موقع است شما میگویند "علی العموم" حاکمیت خوب و مفید است، سطح عالیتري از مبارزه است. من هم میگویم "بطور مشخص" باتوجه به اُفت جنبش سراسری دورنمای پیروزی این جنبش را باید جلوی آن بگذاریم و این باید یک نوع حاکمیت باشد. این را بطور "ویژه" اینجا مطرح کردیم، که دقیقاً همان طور که رژیم اسلامی تدریجی توانسته انقلاب را عقب بزند ما هم تدریجی، این سیاست را به بحث خود وارد کردیم. یعنی در کنگره سوم کومه له گفتیم؛ جنبش الان حالت رهائی بخش بخودش میگیرد. رفیقی پرسیدند:

"اولاً مبنای اتخاذ شعار خروج قوای سرکوبگر در شرایط فعلی چیست؟ مبنای، از نظر تغییر و تحولات سیاسی. ثانیاً باتوجه به تحرک سیاسی که امروز در ایران جریان دارد در صورت برآمدی در جنبش تکلیف این شعار چه خواهد شد؟"

شعار خروج نیروهای اشغالگر؛ به نظرم شعار طبقه کارگر در یک مقطعی است که نه آنقدر قدرت دارد که شعار انحلال ارتش و تشکیل ملیس توده ای را در حرکتهايش بدهد و نه آنقدر عقب مانده است که نتواند بفهمد یک شکل مشخص دمکراسی این است که نمیشود رفت و به زور اسلحه زور گفت. در حد شعار آزادی زندانیان سیاسی.

شعار آزادی زندانیان سیاسی در دوره تعرضی انقلاب مطرح میشود تا بالاخره آزادشان کنند. و خودش مبنایی میشود برای جلوگیری از دستگیریهای بعدی بعلاوه اینکه فشار است در مورد بقیه زندانیان که آزاد شوند. در صورت تعرض جنبش به نظرم باید این شعار را داد تا زمانیکه نیروهای مسلح انقلابی (کردستان) کومه له در مواضع قدرت باشند. حتی اگر دو نفر ستوان ارتش آمدند و مستشار حزب دمکرات شدند، باید این شعار را داد. یعنی این شعار تا زمانیکه پای یک سرباز ارتش دولت مرکزی در کردستان است حقانیت دارد، مثل شعار قیام. شعار قیام یعنی ارتش را بزنید و بکوبید.

ولی تا موقعی که شعار درهم کوبیدن ارتش، ماشین دولتی، به عنوان آکسیون در دستور طبقه کارگر قرار نگرفته است، همانطور که گفته میشود زندان سیاسی باید آزاد شود و نمیگوید همه زندان ها بایدبرچیده شوند، اینجا هم میگوید ارتش رژیم اسلامی بیرون برود، هنوز این درجه توان ندارد که خواستار داغان کردن این ارتش باشد.

سوال: "مساله حاکمیت مشخص در کردستان از چه زمانی باید مطرح شده باشد؟ حاکمیت بمفهوم طبقاتی آن چرا در گذشته به این مساله در عمل توجه نشد؟"

پاسخ: من در مورد قسمت اول سوال که؛ از چه زمانی باید مطرح باشد؟ بنظرم به عنوان یک اصل همیشه مطرح است. توازن قوا، بررسی عکس العمل احزاب مختلف، شیوه برخوردشان با ما و اینکه چنین اقداماتی بکنیم، فاکتورهای است که رهبران یک جنبشی در هر مقطعی برای انجام وظیفه شان تصمیم میگیرند. این را، برخلاف بخش اول سوال، نمیتوان از پیش تعریف کرد.

سؤال: چرا در گذشته به حاکمیت توجه نشده؟

بنظرم توجه شده منتها عمیقاً تحلیل نشده است.

حاکمیت تا یک موقعی به شکل حاکمیت کومه له در رابطه با گرفتن گمرک و مسأله قضاوت مطرح شد. مدتی است که متوجه شدم حاکمیت در شکل طبقاتی اش، بعنوان شکل مشخصی از دولت در کردستان دارد مطرح میشود.

من این را میگذارم به حساب اینکه هیچکدام ما انقلابیون دو - سه انقلاب دیده نبودیم و این جنبش از نو دارد خودش را پیدا میکند و طبعاً خیلی از مسائل برایش جدید است. کسی هم از بیرون عقلش زودتر نرسید که برای این جنبش مطرح کند.

همان هائی که توانستند با تحلیل های خودشان به اینجا برسند امروز دارند، این مسائل را پیش میبرند. یعنی موقعی میتوانست از قبل مطرح باشد که یک جریانی از بیرون یک برنامه داده بود که؛ ما باید اعلام حاکمیت بکنیم، آنوقت مارکسیستها بطور کلی با آن مخالفت کرده بودند، و الان کسی آمده که بگوید؛ آنها راست میگفتند! اصلاً اینطور نبود! یک جریانی هستیم که از نو دارد مسائل انقلاب پرولتری را باز یابی میکند و از نو به آن پاسخ میدهد.

سؤال: آنطور که در سرمقاله کارگر کمونیست شماره ۹ مطرح شده اکنون ما به شعار تاکتیکی "خروج ارتش اشغالگر از کردستان" رسیده ایم، آیا در زمان ۲۸ مرداد ما میتوانستیم این شعار را مطرح کنیم؟

پاسخ: در ۲۸ مرداد حتماً میتوانستیم و باید مطرح میکردیم و توان این را داشتیم آن شعار را توده ای کنیم. به نظرم بی توجهی به این مسأله و اکتفاء کردن به مسأله "حق ملل در تعیین سرنوشت" یک مانع اصلی بود. اما نیروی میتوانست این شعار را مطرح کند که شائبه ای از ناسیونالیسم در آن نباشد. فدائی بود و مجاهد، بودند که طرفدار پیروزی جنبش "خلق کرد" و بزیم و درهم بکوبید و شرکت در این "جنگ مسلحانه" بودند. حتی نمی گفتند؛ نیروی ارتش بیرون برود؛ و طبقه کارگر را به مسأله "سرنوشتی" یا این دولت را باید انداخت، سوق میدادند. به نظرم به عنوان یک شعار عملی میتوانستیم خروج نیروهای اشغالگر از کردستان را مطرح بکنیم و برایش نیرو بسیج کنیم و حتی عملاً علیه خروج واقعی نیروهای اشغالگر از تهران به سمت کردستان مواعی بتراشیم. یک اتفاقاتی شبیه این شد ولی پا نگرفت. بنظرم این شعار آنموقع معتبر بود.

رفیقی پرسید: وقتی که قدرت در ایران بدست پرولتاریا بیفتد، ما که معتقد به حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیتها هستیم، مثلاً اگر بلوچها بخواهند جدا شوند ما چه تضمینی داریم که بورژوازی خودش را بازسازی نکند؟ در اینمورد چکار باید کرد؟

پاسخ: تضمین ما برای اینکه بورژوازی نتواند آنجا خودش را بازسازی کند، این است که مبارزه طبقاتی را در آنجا رشد بدهیم و کمکش کنیم، اگر آنموقع دست پرولتاریا افتاده باشد.

میگوئیم "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"، پرولتاریا هم در بلوچستان وجود دارد و پرولتاریا در تهران بر سر کار است، بعد بلوچستان میگوید: طبق حق ملل تصمیم داریم یک دولت بورژوائی تشکیل بدهیم.

به نظرم در تاریخ خیلی از این اتفاقات افتاده است، کارگرهای همان ملت جمع شدند و در مقابل دولت بورژوائی دولت کارگری تشکیل دادند و از ارتش سرخ تقاضا کردند که به کمکشان برود.

یعنی اگر دست و پای طبقه کارگر واقعاً در بلوچستان گیر کرد، که بورژوازی چنان احساسات ملی را دامن زدند، جدائی از یکطرف که حکومت بورژوائی را هم با خودش میآورد؛ طبعاً کارگرهای آنجا تا حدود زیادی باید از حکومت مرکزی طبقه کارگر استمداد بخواهد.

در عین اینکه استقلال و حق ملی سر جای خودش هست، اما بحث بر سر نوع حکومت "مستقل" باز است.

گفتم باید دید در چه مقطعی از تناسب قوا دارد بحث میشود. ولی یک اصلی را باید در نظر بگیریم حق می‌دهیم که جدا شوند، یعنی کارگراها هم در ایران بر سر کار باشند، حق تعیین سرنوشت را برای هر ملتی خواست این حق را می‌دهد. منتها اینطور نیست که هر کسی که لباس آن "خلق" را پوشید و آمد دم درب شورای مرکزی، حکومت را دستش بدهند!

احزاب سیاسی آزادانه فعالیت میکنند، و رفرا ندیم برگزار میکنند، رأی گیری دموکراتیک انجام می‌دهند که ببینند مردم آنجا چه می‌گویند.

وگرنه مواردی که بورژواها و خرده بورژواهای یک ملت، روشنفکران خیلی عقب مانده تر از آن ملت، مسأله ملی را باب کردند خیلی زیاد است. در انقلاب روسیه هم همینطور بود در روسیه، خواست ملی در بیشتر نقاط نه خواست دهقانان بود و نه در کارگراها پایه داشت. دهقانان ضد روسی نبودند و کارگرایش هم مهاجر بودند. در یک چنین حالتی، مسائل ملی در فلان ملت روسیه به صورت خواستهای قدیمی و در محافل ادبی و روشنفکری بروز کرده است. مسأله ملی بستگی دارد که چقدر یک جنبشی برای آن باشد که بخواد پاسخی در یک رفرا ندیم یا رأی گیری همگانی بگیرد.

تذکر دادند که من اینها را توضیح بدهم:

یکی خروج نیروها - یعنی اخراج نیروها از کردستان هدف استراتژی نظامی کمونیستها در کردستان است. این را تذکر بدهیم.

از طرف دیگر اخراج نیروها از آنطرف، شکل مشخص برسمیت شناختن حق ملل است. یعنی اگر ارتشی و تفنگی روی دوش کسی باشد که به کسی زور بگوید، تنها در این حالت است که میشود انتظار داشت آن ملت درباره سرنوشت خودش آزادانه تصمیم بگیرد.

یعنی تضمین شکل عملی برسمیت شناختن این حق است، که من فکر میکنم میشود جلوی خیلی از نیروها قرار داد و دید که قبول میکند یا نه؟ مثلاً به مجاهد گفت؛ قبول دارید که همه ارتش بلند شوند و بروند بیرون مرزها، مثلاً در همدان و زنجان مستقر شود؟ میگوید قبول ندارم! یعنی ارتش باشد و مواظب مرزها باشد. این بهانه ای برای اینکه ارتش اینجا بماند و همین نقض حق ملل است.

به هر حال این شعاری است که پرولتاریای ایران بطور کلی نشان می‌دهد که این حق را برسمیت می‌شناسد. از طرف دیگر همانطور که در مقاله اشاره شده است، خود این شعار هم وحدت تاکتیکی ایران با این سیاست نظامی کومه له را نشان می‌دهد.

این شعار بطور مشخص انطباق خواست تاکتیکی و مرحله ای طبقه کارگر ایران را با این سیاست نظامی مشخصی که کومه له در قبال جنبش خلق کرد جلوی خودش میگذارد نشان می‌دهد. بیرون ریختن نیروهای نظامی دولت مرکزی به عنوان شرط انجام هرگونه اقدام دموکراتیک برای تشکیل یک حاکمیت دموکراتیک در کردستان.

سپاسگزار دنیس عزیز که مکتوب کردن این بحث ارزنده را ممکن کردند. طبعاً من با استفاده از؛ و مبنا گرفتن متن پیاده و تایپ

شده توسط دنیس گرامی، کل متن را مجدداً مرور و مقابله و ادیت کرده ام.

ایرج فرزاد

۶ دسامبر ۲۰۲۴